

پژوهشی در اندیشه‌ی سیاسی - اجتماعی

سید جمال‌الدین

□ علی‌رضا احمدی *

چکیده

یکی از اندیشمندان و متفکران بزرگ اسلامی سید جمال‌الدین افغانی در دوسده اخیر است؛ مسافرت او به کشورهای مختلف و محاضرات و مناظرات وی با اندیشمندان معاصرش، از یک سوی زمینه‌های ظهور جامعیت و شعور نهفته در اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی او را فراهم ساخت و از سوی دیگر، موجبات شکوفایی و پختگی هرچه بیشتر او را مهیا ساخت. به همین خاطر، از همان روزگار تا کنون، آراء و اندیشه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی او مورد توجه صاحب‌نظران و سیاست‌مداران کشورهای اسلامی و غیر اسلامی قرار گرفته است؛ تا آن‌جا که از او به عنوان «آغازگر جنبش بیداری اسلامی» یاد شده است. در این نگارش، نگارنده تلاش نموده است به پاره‌ای از مفاهیم کلیدی و مهمترین سرفصل‌های اندیشه‌ی سیاسی-اجتماعی سید جمال «با تأکید بر راهکارها و چالش‌های وحدت و عزت جوامع اسلامی» اشاره نماید. در اندیشه‌ی سیاسی-اجتماعی سید جمال‌الدین، توجه به انسان، مهمترین عنصر است که مباحث چون دین، فرهنگ و سیاست بر محور آن می‌چرخد؛ او اقتدار و عزت جوامع اسلامی را در سایه سار وحدت مذاهب اسلامی، تلاش در جهت تعمیم معارف، فراگیری علوم جدید، حضور پررنگ رسانه‌های جمعی، و مشارکت نخبگان و خبرگان ملت، مسیر می‌داند؛ چنانکه: غرب‌زدگی، استعمارزدگی و خودکامگی حاکمان مسلمان را از مهمترین موانع و چالش‌های توسعه نیافتگی و عقب ماندگی این جوامع می‌داند.

کلیدواژه: سید جمال‌الدین، جامعه، وحدت اسلامی، راهکارها و موانع.

۱- مقدمه

سید جمال‌الدین افغانی را، اگر نگوییم معروفترین، بدون تردید یکی از معروفترین اندیشمندان مسلمانی است که طی یکی دوسده اخیر در کشورهای اسلامی و غیر اسلامی به عنوان یک اندیشمند ژرف‌نگر، انقلابی، شجاع، تأثیرگذار از او نام برده می‌شود و پیرامون افکار و اندیشه‌اش مقاله‌ها و رساله‌ها نوشته می‌شود. وی در سال ۱۲۱۷ش متولد گردیده و سال ۱۲۷۵ش، در عمر نزدیک به شصت سالگی در استانبول دارفانی را ویداع گفته است. سید در قدرت بیان کم‌نظیر و از علوم مختلف چون: فقه، کلام، فلسفه، ریاضی به مقدار لازم بهر مند بوده است. ناظم الاسلام کرمانی نوشته است: سید هفت زبان را به خوبی بلد بود است. (کرمانی، ۱۳۸۷: ۶۲) از همان کودکی در قزوین، تهران و بنا به قولی در نجف نیز درس خوانده است. (مطهری، ۱۳۶۶: ۳۴. نجفی، ۱۳۷۹: ۴۳). به کشورهای مختلفی چون: ایران، افغانستان، هند، ترکیه، مصر، سوریه، عراق، عربستان، لندن، آلمان، اتریش، و فرانسه سفر کرده و از نزدیک مسائل رخدادهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اجتماعی مردم این کشورها را زیر نظر داشته است.

اینکه سید جمال یک عالم دینی است، یا یک فیلسوف سیاسی و یا یک اصلاحگر اجتماعی - انقلابی، به صورت یک معما همیشه مورد سؤال بوده است؛ برخی از صاحب‌نظران معتقد است سید یک انقلابی و آزادی‌خواه است که دردهای جوامع اسلامی او را آرام نگذاشته و برای دواي این دردها، نه تنها او دست به انقلاب و اصلاح زده است؛ بلکه تودها و اندیشمندان بسیاری از کشورهای اسلامی، مانند: افغانستان، ایران، مصر، ترکیه و...؛ سید را متعلق به خود می‌دانند.^۱ برخی گفته‌اند سید یک عالم دینی است، منتها بهر مند از نعمت خدادادی فصاحت و بلاغت، که هر مخاطبی را مسحور می‌ساخته است. برخی دیگر هم نوشته‌اند سید، یک فیلسوف سیاسی و یک مصلح دینی است که با تکیه بر مبانی دینی و با استفاده از متون دینی و معارفی اسلام، می‌خواسته است نسخه‌ای شفا بخش برای دردهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه اسلامی بیابد. (فخری، ۱۳۷۲: ۳۵۷. شریف، ۱۳۷۰: ۸۹/۴)

برخی هم، سید را در دانش فلسفه و تصوف نیز در حد تخصص توصیف نموده است است (امین، ۱۳۷۶: ۴۵).^۲

به هر حال، این نوشته ظرفیت بررسی همه‌جانبه تمام مسایل پیش‌گفته را ندارد. آنچه را می‌توان گفت اینکه: سید از همه این ویژگی‌ها بهره‌مند بوده است، خطیب و سخنور چیره دست، اصلاحگر و انقلابی خستگی‌ناپذیر، روشنفکر دینی، سیاست‌مدار خبیر و زیرک.^۳ او بدون پشتوانه فکری دست به این اقدامات نمی‌زده است و اینکه او را «آغازگر جنبش بیداری اسلامی» (ولایتی، ۱۳۸۴: ۲۶/۱) دانسته‌اند، و شاگردان چون عبده را تربیت و مقالات و رسائلی سراسر درک و درد را نشر می‌کرده است، خود دلیل بر مدعا است. به همین خاطر، پس از گذشت یک قرن از درگذشت وی، اندیشه‌ها و آثار ایشان همچنان مورد مراجعه صاحب نظران و تأثیر آن در بسیاری از کشورهای اسلامی نظیر: ایران، افغانستان،^۴ مصر، ... مشهود بوده است.

۲. میراث سید جمال، سرچشمه مهم بیداری اسلامی

به نظر می‌رسد: آنچه موجب شده است تفکرات و اندیشه‌های سید جمال زنده و جاوید بماند، مجموعه مقاله و نوشته‌های سید جمال است که در دسترس نسل بعد از سید مانده است. خوش‌بختانه آثار سید جمال‌الدین افغانی - جز پاره نوشته‌های کوتاه ایشان -، هیچ کدام از دست نرفته و به عنوان منبع مورد اتکاء برای فرهیختگان و اندیشمندان جوامع اسلامی قرار گرفته است. گفتنی است که غالب آثار سید، ابتدا توسط آقای سید هادی خسروشاهی در مصر و سپس برخی از آن در ایران نیز به نشر رسیده و در اختیار اندیشمندان قرار گرفته است. آنچه در این نوشته مورد استناد قرار گرفته است چاپ قاهره است که در قالب ۹ جلد، به صورت مجموعه آثار با مقدمه و کوشش آقای خسروشاهی به چاپ رسیده است. این آثار عبارت است از: عروة الوثقی، رسائل فی الفلسفه و العرفان، الرسائل و المقالات، ضیاء الخافقین، تتمه البیان فی تاریخ الافغان، خاطرات الافغانی، التعليقات علی شرح عقائد العصديه، نامه‌ها و اسناد سیاسی - تاریخی.

از این رو، اگر گفته شود، یکی از مهمترین منابع و سرچشمه‌های بیداری اسلامی افکار و آثار سید جمال‌الدین افغانی بوده است، یقیناً اغراقی صورت نگرفته است. نگارنده سعی نموده است با استفاده از میراث برجای مانده‌ی سید، و نیز برخی آثار نوشته شده پیرامون افکار و اندیشه‌های او، در

نهایت تحلیل منظمی را بدست دهد.

۳. محورهای کلید در اندیشه اجتماعی-سیاسی سید جمال‌الدین افغانی

چنانکه در سطور پیشین اشارت رفت، بررسی تفصیلی اندیشه اجتماعی-سیاسی سیدجمال، مجال و مقال دیگری را می‌طلبد، آنچه در ادامه‌ی این نوشته تحت عنوان «جستاری پیرامون اندیشه‌های اجتماعی-سیاسی سید جمال‌الدین افغانی» پی‌گرفته می‌شود، در واقع، جستاری است تا از یک سوی، نگاه «انسان‌شناسانه» و «دین‌مداریانه» سیدجمال را نسبت به مسایل اجتماعی-سیاسی برجسته نماید؛ و از سوی دیگر، مداخلی باشد برای ورود به اندیشه‌های سیاسی اجتماعی او سید، به خصوص راهکارها و موانعی که سید برای عزت و اقتدار ملی و اسلامی جوامع اسلامی بر می‌شمارد. سید جمال، سه محور کلیدی را بر بیان می‌کند و در ذیل هر یک، فروعاتی را نیز می‌افزاید، اما چون بنا بر اختصار است، از توضیح آن پرهیز می‌کنیم. این سه محور کلیدی عبارت است از: انسان و اجتماع، انسان و دین و در نهایت انسان و فرهنگ.

۳.۱. انسان و اجتماع

توجه ویژه سیدجمال، به انسان و اجتماع یکی از شاخصه‌های مهم اندیشه‌های اجتماعی-سیاسی او است. در میان رهبران فکری و سیاسی جهان اسلام در یکصد سال اخیر کمتر می‌توان افرادی را سراغ گرفت که همانند سید جمال، مساله‌ی «انسان و اجتماع» را در دستور کار قرار داده باشند. شاید در میان نوشته‌های سید، نتوان نوشته‌ای یافت که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم مسائل اجتماعی-سیاسی مطرح نشده باشد، در این میان، مجموعه رسایل عروۃ الوثقی، ضیاء الخافقین، و تتمه‌البیان فی التاریخ الافغان ربط مستقیم‌تر دارد. روایتی که سید در این کتاب از جامعه، فرهنگ، اقوام، آداب و رسوم، خوراک و پوشاک، نحوه معشیت و... مردم می‌کند، به خوبی نشانگر بینش اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عمیق سید است. نگاه سید به دین و منابع دینی یک نگاه اجتماعی-سیاسی است. سید در مقاله‌ای که در نقد تفسیر سید احمدخان هندی نوشته است، یکی از ایرادهای جدی وی را چنین گوش‌زد می‌کند که، او چرا در این تفسیر به مسائل سیاسی و اجتماعی توجه نکرده است؟ «در این عالم

بحث و تفتیش از افکار مسلمانان، شنیدم که شخصی از ایشان در حالت کبر سن و کثرت تجربیات، سیاحت ممالک فرنگ را نموده و پس از کدّ و جهد، به جهت اصلاح مسلمانان، تفسیری بر قرآن نوشته است، به خود گفتم: اینک همانکه می‌خواستی! و چنانچه عادت سامعین امور جدید است، خیال خود را در جولان آورده تصورات گونه‌گون در حق آن مفسّر و آن تفسیر نمودم. و گمان کردم که این مفسّر، بعد از همه این تفاسیر کثیره‌ای که محدثین و فقها و متکلمین و حکماء و صوفیّه و ادباء و نحوین و زنادقه - چون ابن‌راوندی و امثال آن - نوشته‌اند، البته داد سخن را داده و کشف حقیقت را نموده به نکته مقصود رسیده باشد، و اندیشه نمودم که این مفسّر، از برای اصلاح قوم خویش حقیقت و ماهیت دین را چنانچه حکمت اقتضاء می‌کند، در مقدمه تفسیر خود بیان نموده و لزوم دین را در عالم انسانی، به براهین عقلیّه اثبات کرده و قاعده کلیه خردپسندی از برای فرق، در میانه دین حق و دین باطل درنهاده است. و چون این تفسیر را چنانچه ادعا می‌کند از برای اصلاح قوم نوشته است، یقین کردم که آن سیاسات الهیه و اخلاق قرآنی‌ای که موجب برتری و برومندی امت عربیه شد، در جمیع مزایای عالم انسانی همه آنها را در مقدمه کتاب خود به طرزی جدید و نهجی تازه، بر وفق حکمت شرح و بسط داده است و آن حکمی را که سبب اتفاق کلمه عرب و تبدیل افکار و تنویر عقول و تطهیر نفوس ایشان شده بود، با آنکه در غایت شقاق و نهایت توحش و قسوت بودند، یک‌یک استنباط کرده، در سطور آن مقدمه درج کرده است! چون تفسیر به نظرم گذشت، دیدم که به هیچ وجه این مفسّر، از این امور کلمه سخن در میان نیاورده است و کلامی در سیاست الهیه نرانده است. و به هیچ‌گونه متعرض بیان اخلاق قرآنی نشده است. و هیچ‌یک از آن حکم جلیله را که باعث تنویر عقول عرب و تطهیر نفوس ایشان گردید، ذکر نموده است. بلکه آن آیاتی که متعلق به سیاست الهیه است و متکفل بیان اخلاق فاضله و عادات حسنه و معدل معاشرات منزلیّه و مدتیّه و سبب تنویر عقول می‌باشد، همه را بلا تفسیر گذاشته است» (الافغانی، ۱۴۲۳: ۱۹۲/۹).

به اعتقاد سید نگاه دینی به انسان، سبب شده است که از گذشته‌ها تا به امروز سه خصلت مهم و حیاتی برای انسان شکل بگیرد که این سه خصلت هریک: «رکنی است رکن از برای قوام ملل و پایداری هیأت اجتماعی و اساسی است محکم در مدنیت و ترقیات امم و قبائل و موجبی است فعال از برای دفع شر و فساد که بر باددهنده شعوب است.» این خصلت‌ها عبارت است از: ۱. انسان فرشته‌ای

است زمینی و اوست اشرف مخلوقات؛ ۲. امت او اشرف امم است و بغیر از امت او همه بر باطل و برضالند؛ ۳. انسان در این عالم آمده است از برای استحصال کمالات لائقه. سید با بیان این نکته که: «به جهت آنکه هر اعتقاد را بالبداهه خواص و لوازمی است که مستحیل است انفکاک آنها از او» به نتیجه یکایک از سه اعتقاد پرداخته و می‌نویسد: از لوازم اعتقاد اول آن است که هر روز در زدودن خصلت‌های حیوانی تلاش خواهد نمود و به هر میزانی که اعتقادش محکم، اصرارش بر تکامل او به سمت ویژگیهای انسانی نیز افزون خواهد بود. و نتیجه خصلت دوم آن است که دارنده‌ای چنین اعتقادی در صدد بدست آوردن فضائل انسان با یکدیگر به مسابقت پرداخته و سعی خواهند نمود تا جمیع فضائل عقلانی و نفسانی را در خود و اجتماع خود پدید آورد. و نهایتاً نتیجه اعتقاد سوم آن است که دارنده چنین اعتقادی همیشه در فکر تحصیل ملکات و صفات انسانی بر آمده و برای گذران چند روزه دنیا «راه دروغگویی و حيله‌بازی و خیانت و خدعه‌کاری و رشوت‌خواری تملق و کلبی» را در پیش نخواهند گرفت. (الافغانی، ۱۴۲۳: ۲۴/۹).

۳،۲. انسان و دین

با توجه به اینکه در اندیشه‌ی اجتماعی-سیاسی سید جمال، دین، نقش کلیدی دارد، در این جا چکیده از اندیشه‌ی اجتماعی ایشان را با تأکید بر بُعد دینی آن گزارش می‌کنم. برای سید دین، از کلیدی‌ترین مفاهیم و مهمترین بخش‌های اندیشه او محسوب می‌گردد. سید دین را در مجاری امور زندگی جاری و ساری می‌داند و معتقد است که دین، برنامه صحیح حیات انسانی را پیش روی انسان می‌نهد. (سیدعلوی، ۱۳۸۳: ۴۸۷. نصری، ۱۳۸۶: ۱/۱۶۰. سخاورد، ۱۳۸۶: ۱۷۴). سید با تذکر این نکته که مادی‌گرایان و طبیعت مسلکان بیشترین اهتمام خویش را بر حذف عنصر دین در جامعه گذاشته است، می‌نویسد: «و در هر امتی که این جماعت پیدا شدند، اخلاق آن امت را فاسد کرده سبب زوال آن گردیدند. و اگر کسی در مبادی و مقاصد این گروه غور کند، بخوبی بر او هویدا خواهد شد که بغیر از فساد مدنیت و تباهی هیأت اجتماعیه نتیجه دیگری بر آراء اینها مترتب نخواهد گردید و بلاریب که دین مطلقاً سلسله انتظام هیأت اجتماعیه است و بدون دین هرگز اساس مدنیت محکم نخواهد شد.» (الافغانی، ۱۴۲۳: ۱۸۰/۲). سید جمال‌الدین، پس از آنکه نتایج زیان‌بار الحاد را در دنیا و آخرت

بر می‌شمارد، و دینداری را در حیات ضروری می‌داند، به این نکته اشاره می‌کند که از میان ادیان موجود بهترین دین و کاملترین دین اسلام است، زیرا، ویژگی‌های مانند: اهتمام به تعلیم و تربیت، دعوت به دینداری عاقلانه و برنامه جامع برای ابعاد مختلف زندگی به قدری اسلام پر رنگ و با اهمیت مطرح نشده است. (سیدعلوی، ۱۳۸۳: ۴۹۳).

سید برای برخی از آموزه‌های دینی و مشخصاً عنصر حیا، امانتداری، و صدق نقش تعیین کننده‌ای را در اجتماع قائل است و معتقد است هیچ اجتماعی از هم خواهند پاشید، جز اینکه در آن اجتماع این سه عنصر به فراموشی سپرده شود، که فعلاً مجال شرح و بسط آن نیست و به همین اندک اشاره اکتفا می‌کنیم.

۳.۳. انسان و فرهنگ

سید جمال‌الدین افغانی، بخش از مشکلات جوامع اسلامی را ناشی از زیر ساخته‌های فرهنگی جوامع اسلامی می‌داند و تأکید می‌کند که: جوامع اسلامی اگر می‌خواهند از زیر یوغ استعمار و استثمار و استثمار بدر آیند، یگانه راه فائق آمدن بر چنین آرزوی توجه به زیر ساخته‌های علمی و فرهنگی جامعه است. بخشی از راهکارهای سید در سطور آینده بیان می‌گردد.

۴. راهکارهای علمی - فرهنگی «وحدت ملی و اخوت اسلامی» از منظر سید جمال‌الدین افغانی

۴.۱. تعمیم و گسترش معارف

یکی از راهکارهای مهم سید برای اقتدار و نجات مسلمانان از وضع نامطلوب و منفعل این است، که تحصیل و معارف را برای همگان می‌خواهد. سید می‌گوید: «من از فنای فی‌الله که صوفیان می‌گویند سر در نمی‌آورم باید در خلق خدا فانی شد. یعنی باید در کار آموزش ایشان و آگاه ساختن آنها به اسباب سعادت‌شان و آنچه خیر مردم در آن است غرق و محو گردید.» (به نقل از: نصری، ۱۳۸۶: ۱/۱۷۴). سید در جای‌جای از نوشته‌هایش جهل و نادانی را مورد نکوهش قرار داده و جامعه را به سمت فراگیری دانش تشویق و ترغیب می‌نماید. سید، در جای نوشته است: «جاهل به جلفی^۵ افتخار می‌کند و به خشونت و درستی می‌نازد و به وقاحت مباهات می‌کند. جاهل دشمن خود و دشمن

عالم است. خیر خود را در گزندها می جوید و زهر را تریاق گمان می کند، ... جاهل می دزد و می برد و می شکند و می سوزاند، بدون اینکه بداند از برای چیست؟ ... عقلش تاریک و مظلّم است و نفسش خبیث و پلید. چه بسیار دشوار است تربیت جاهل. قادر بر ادراک سخن نیست. طیب بیچاره چگونه می تواند که جاهل را مداوا کند و بیماری جهل را زائل نماید؟ - بیماری که به مرض خود اعتراف نکند و طیب را مجنون انگارد، دیگر چگونه مداوات شود؟ - بیمار قوی و جاهل به بیماری خود و طیب ضعیف، آن طیب چگونه خود را از شر بیمار خود محفوظ داشته باشد؟ اگر عون خدائی نباشد، جاهل طیب خود را کشته و خود در بیماری خود جان خواهد داد. چه بسیار صعب است معامله عقلاً با جهال و چه بسیار صعب است، مداوات جهال» (الافغانی، ۱۴۲۳: ۲۱۱/۹).

از این رو یکی از تأکیدات سید بر تعمیم و گسترش معارف است و معتقد است تا معارف همگانی نگردد، اصلاح و تکامل جامعه اگر ناممکن نباشد، بسیار دشوار است. سید معتقد است: اسلام مسلمان جاهل نمی خواهد، مسلمان جاهل بیش از آن که به نفع اسلام باشد به ضرر اسلام و مسلمین است. اسلام مسلمان آگاه، هوشیار، و با درد و درک مسلمانی می خواهد. (الافغانی، ۱۴۲۳: ۱۹۴/۲). برخی سید را به علت اتخاذ چنین موضع گیری، به عنوان سلسله جنبان روشن فکری مذهبی به حساب آورند. (دباغ، ۱۳۸۹: ۱۱۷ و ۳۱۰).

۴،۲. تأکید بر فراگیری علوم جدید

دانش جدید، یکی از علل مهم بیداری و توسعه جوامع اسلامی محسوب می گردد. دانش جدید، از سویی، آگاهی بخشی به نخبگان و توده ها را به عهده دارد و از سوی دیگر، ظرفیت های جدید را بوجود می آورد. لذا هرگز نمی توان نقش آن را در «ترقی ملی و اسلامی» نادیده گرفت. یکی از راهکارهای مهم سید جمال، توجه به دانش جدید در جهت توسعه و تکامل جوامع اسلامی است. سید در سخنرانی ها و مقالات تأکید می کند که اگر مسلمانان می خواهند به اقتدار و عزت و توسعه لازم برسند راهش فراگیری علوم جدید است (داوری اردکانی، ۱۳۷۳: ۲۱۷). در میان علوم اسلامی فلسفه را مهم تر از همه دانسته و تأکید می کند که: «پس علمی باید که آن به منزله روح جامع کلی از برای جمیع علوم بوده باشد، تا آنکه صیانت وجود آنها را نموده هریکی از آنها را به موارد خود به کار برد و

سبب ترقی هریکی از آن علوم گردد و آن علم که به منزله روح جامع و به پایه قوت حافظه و علت مبقیه بوده باشد، آن علم فلسفه، یعنی حکمت است... و علم فلسفه است که لوازم انسانی را بر انسان نشان می‌دهد و حاجات به علوم را آشکار می‌سازد و هریک از علوم را به موارد لائقه خود به کار می‌برد و اگر فلسفه در امتی از امم نبوده باشد و همه آحاد آن امت عالم بوده باشند، ... ممکن نیست که آن علوم در آن امت مدت یک قرن، یعنی صد سال، بماند و ممکن نیست که آن امت، بدون روح فلسفه، استنتاج نتایج از آن علوم کند.» سید در ادامه برای سخن خودش مصداق عینی می‌آورد و می‌نویسد: «دولت عثمانی و خدیویت مصر از مدت شصت سال است که مدارس برای تعلیم علوم جدیده گشوده‌اند و تا هنوز فائده از آن علوم حاصل نکرده‌اند و سبب این است که تعلیم علوم فلسفه در آن مدارس نمی‌شود و به سبب نبودن روح فلسفه... ثمره ایشان را حاصل نیامده است، و بلاشک اگر روح فلسفه در آن مدارس می‌بود، در این مدت شصت سال، از بلاد فرنگ مستغنی شده خود آنها در اصلاح ممالک خویش بر قدم علم سعی می‌نمودند و اولاد خود را هر ساله از برای تعلیم به بلاد فرنگ نمی‌فرستادند و استاد از آنجا برای مدارس خود، طلب نمی‌نمودند و می‌توانم بگویم که اگر روح فلسفی در یک امتی یافت بشود... بلاشک آن روح فلسفی آنها را بر استحصال جمیع علوم دعوت می‌کند.» (الافغانی، ۱۴۲۳: ۱۳۱/۹).^۶ سید جمال در یکی از خطابه‌های خودش در «آلبرت هال»^۷ تقسیم علم را به: علم دینی و علم الحادی مورد انتقاد قرار داده و می‌نویسد: این تقسیم از اساس غلط است، زیرا «عجب‌تر از همه اینها آن است که علمای ما در این زمان، علم را بر دو قسم کرده‌اند: یکی را می‌گویند علم مسلمانان! و یکی را می‌گویند علم فرنگ! و از این جهت منع می‌کنند دیگران را از تعلیم بعضی از علوم نافع و این را نفهمیدند که علم، آن چیز شریفی است که به هیچ طایفه‌ای نسبت داده نمی‌شود و به چیزی دیگر شناخته نمی‌شود، بلکه هرچه شناخته می‌شود به علم شناخته می‌شود و هر طایفه‌ای که معروف می‌گردد، به علم معروف می‌گردد، انسانها را باید به علم نسبت داد نه علم را به انسانها. چه بسیار تعجب است که مسلمانان آن علومی که به ارسطو منسوب است، آن را به غایت رغبت می‌خوانند، گویا که ارسطو یکی از اراکین مسلمانان بوده است! و اما اگر سخنی به کلیلو [گالیله] و نیوتون و کپلر نسبت داده شود، آن را کفر می‌انگارند! پدر و مادر علم برهان است و دلیل، نه ارسطو است و نه کلیلو. حق در آنجاست که برهان در آنجا بوده باشد و آنها که منع از علوم و معارف می‌کنند، به زعم خود

صیانت دینت اسلامیہ را می‌نمایند، آنها فی الحقیقه دشمن دینت اسلامیہ هستند و نزدیک‌ترین دینها به علوم و معارف، دینت اسلامیہ است، و هیچ منافاتی درمیانه علوم و معارف و اساس‌های دینت اسلامیہ نیست.» (الافغانی، همان: ۱۳۴).

۴,۳. گسترش رسانه‌های جمعی

اگر گفته شود: رسانه‌های جمعی (اعم از روزنامه، ماهواره، تلویزیون، انترنت، تلویزیون، فیس‌بوک، و...)، در گسترش «وحدت ملی و اخوت اسلامی» تأثیر گذار بوده است، سخن درست و بجاست. شاید بتوان گفت: اگر رسانه‌های جمعی نبود تحقق بیداری اسلامی با این شتاب و گستره ناممکن و یا حد اقل بعید می‌نمود. نزدیک به یک قرن پیش سیدجمال، این نقش را در رسانه‌های جمعی دیده بود و با درایت و جدیت تمام در این راه پیش قدم شده بود.

اهتمام جدی سید جمال به ضرورت و اهمیت رسانه‌های جمعی یکی از خصوصیت‌های بارز ایشان است و در این زمینه از پیش گامان نهضت روزنامه نگاری گسترش رسانه‌های جمعی به حساب می‌آید (انوشه، ۱۳۸۱: ۲۸۹). سید، از یک سوی ضرورت رسانه‌های جمعی را برجسته می‌نمود و از سوی دیگر خود، با قلم سحرگونش می‌نوشت: «و بالجمله جریده، انسان خواهان سعادت را دوربینی است جهان‌نما و ذره‌بینی است حقیقت پیرا، و راهبری است نیک فرجام، و صدیقی است سعادت انجام، و طیبی است شفیق، و ناصحی است صدیق، و معلمی است متواضع، و مؤدبی است خاضع، و دیده‌بانی است بیدار، و حارسی است هوشیار، و مربی است کامل، از برای عموم و تریاق شافی است به جهت جمیع هموم، و بهترین منشطی است خاملین، را و نیکوترین منبّهی است غافلین را، و روح‌بخش است دل‌های مرده را، و برانگیزنده است افکار افسرده را، و در وحدت جلیس است، و در وحشت انیس. عالمان راست سرمایه، عارفان راست پیرایه، تاجران راهبر، و حاکمان را مشیر معدلت گستر، زارعان را قانون فلاح است، و صانعان را استاد صناعت و جوانان را دبستان و عوام راست ادبستان و ارباب بصیرت راست نور دیده و خداوند سیاست را دستوریست پسندیده و مدنیت را حصنی است حصین، و سعادت انسانی را جبلی است متین، و شرف و منزلت و رفعت جریده و کثرت آن بر حسب ترقی امم است در علوم و معارف و عروج آنهاست به مدارج مدنیت. پس هر امتی که جویان

سعادت و خواهان رفاهیت بوده باشد، باید بداند که به‌غیر از جرائد و اخبارنامه‌های یومیه، به مقصود اصلی و مطلوب حقیقی خود نخواهد رسید. پس به عبث راههای بیغوله نیاید و اراضی پست و بلند را بیهوده قطع ننماید.» (الافغانی، ۱۴۲۳: ۲۰۲/۹) سید از ضرورت و فوائد نشریات و جراید بگونه‌ای سخن می‌گوید که انسان احساس می‌کند یگانه راه نیک‌بختی جریده خواندن و روزنامه نوشتن است؛ اما غافل نشویم که اگر سید این همه نسبت به ضرورت و اهمیت رسانه‌های جمعی سخن می‌گوید، جریده یا رسانه‌ی را می‌گوید که شرایط را ذیل را دارا باشد: «آنکه صاحب جریده، بنده حق بوده باشد، نه عبد دینار و درهم، زیرا که اگر بنده دینار و درهم بوده باشد، حق را باطل و باطل را حق و خائن را امین و امین را خائن و صادق را کاذب و کاذب را صادق و عدو را صدیق و صدیق را عدو و قریب را بعید و بعید را قریب و ضعیف را قوی و قوی را ضعیف و منفعت را مضرت و مضرت را منفعت و حسن را قبیح و قبیح را حسن و موهوم حقیقی را موجود و موجود حقیقی را موهوم و می‌نماید و البته عدم اینگونه جریده، از وجود آن به مراتب غیر متناهی‌تر است.» (الافغانی، همان: ۲۰۳) و از سوی دیگر خود در مصر، استامبول، فرانسه، لندن، و... عملاً از پاننشسته و روزنامه‌های چون عروۃ الوثقی،^۸ ضیاء الخافقین،^۹ راه، راه اندازی و مقالاتش را از این طریق نشر می‌نمود.^{۱۰} گفته شده: هفته‌نامه «شمس‌النهار» در عصر امیر شیرعلی خان نیز با هدایت سید نشر می‌شده است و هدفش از این کار این بوده است که: «سید نشریه‌ها از جمله شمس‌النهار را بع عنوان وسیله‌ای می‌دید تا جهاد خود را ب علیه سه عامل بد بختی شرق: استعمار و استبداد و خرافه از افغانستان آغاز و مفکوره‌های آزادی خواهی خویش را از راه قلم و بیان به هم وطنان ابراز نماید. (آهنگ، ۱۳۴۹: ۷۰ و ۷۱. ناصری‌داوودی، ۱۳۷۹: ۹۵).

۴.۴. حضور علما در عرصه اجتماع و سیاست

بیدون تردید، نمی‌توان نقش عالمان دینی و رهبران مذهبی در توسعه و فرهنگ‌سازی «وحدت ملی و اخوت اسلامی» را نادیده گرفت. در واقع، اگر سخن از «وحدت ملی و اخوت اسلامی» در میان است، یک رکن مهم و تأثیرگذار آن عالمان و نخبگان اجتماعی و عالمان دینی است. به همین خاطر، سید جمال، می‌دید که در جوامع اسلامی، عالمان دینی نقش تعیین‌کننده و بی‌نظیر در اجتماع

دارند، از این رو، در جای جای از نوشته‌هایش از آنان می‌خواهند که، همانند دخالت در امور دینی، در امور سیاسی و اجتماعی نیز دخالت نمایند. آقای زیباکلام نوشته است: «صرف نظر از آنکه سید جمال، چه میزان پایبندی به اسلام داشت، شیعه بود یا سنی، ناتورالیست بود یا موحد، به علما و مراجع ارادت داشت یا اینکه تظاهر می‌کرد، یک نکته مسلم است و آن اینکه او به جد و به گونه‌ای بنیادین معتقد بود که به هر شکلی، می‌باید علما را درگیر مبارزه با حکومت نماید» (زیباکلام، ۱۳۷۹: ۴۰۱). به عنوان نمونه سید در «تمه البیان فی تاریخ الافغان» در باب نقش علما در افغانستان، نوشته است: «وللعلماء في تلك البلاد شأنٌ عظیمٌ و سلطهٌ تامهٌ و نفوذٌ کلمه بین الأهلّی، بحيث یخشاہم الکبراء و العظماء و الأمراء حیث إن قلوب العوام فی قبضتہم. ولہم أن یشیروا الشعب علی أي امیر أو کبیر متی شاءوا. و اکثر منہم یشتکف من ملاقاتة الأمراء و یتنزه عن قبول ہدایاہم و إن کان یقبل ہدایا غیرہم من الناس. و یشتکبر عن زیارة رجال الحكومة حتی إن امیر البلد لو زار أحدهم لا یری من نفسه أن یتنازل لمقابلة زیارته زیارة مثلہا. و بسبب سلطتہم ہذہ قد یرصد عنہم أعمال مضرّة یأبأها الشرع و العقل» (الافغانی، ۱۴۲۳: ۱۷۷/۵). سید در «عروۃ الوثقی» و «ضیاء الخاقین»^{۱۱} نیز نظیر این مطالب را آورده است.

۴،۵. دعوت به وحدت اسلامی

یکی از راهکارهای مهم سید جمال، برای اقتدار، عزت، اخوت و نجات امت اسلامی از چنگال استعمار و استثمار دعوت به وحدت است. سید جمال، معتقد بود بخشی از نابسامانی‌های امروز جوامع اسلامی برخاسته از نبود اتحاد لازم میان این جوامع است. حمید عنایت نوشته است: «سید جمال‌الدین اسدآبادی [افغانی] (متوفای ۱۳۱۵) و محمد عبده (متوفای ۱۳۲۳) «وحدت اسلامی» را یکی از مهمترین اهداف آرمانی خود بر می‌شمردند و تلاش فروانی برای وحدت شیعه-سنی به خرج می‌دادند. از میان این دو، سید جمال‌الدین پیگیرتر و یکدل‌تر بود» (عنایت، ۱۳۷۲: ۷۹). سید چنانکه خود هیچگاه از پاننشست، معتقد بود باید در این راستا کام‌های عملی برداشته شود و گویا برای برداشته شدن اولین قدم طرحی را نیز به سلطان عثمانی و ناصرالدین شاه داده است. طبق این طرح، برای ایجاد حسن نیت، شیعیان می‌باید امپراطوری عثمانی را به عنوان خلیفه همه‌ی مسلمین و سلطان عثمانی باید شاه ایران را به عنوان رهبر حکومت شیعه مقتدر و مستقل به رسمیت

می‌شناخت. (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۲۲۱). سید در مقالات که در عروه‌الوثقی نشر می‌کرد یکی از جهت‌گیری‌های همیشگی او تأکید بر مسأله وحدت و دعوت به وحدت بود.^{۱۲}

۵. چالش‌های فرا «وحدت ملی» از منظر سید جمال

سید جمال، یادآوری می‌کند که: توسعه نیافتگی جوامع اسلامی و عدم احیاء هویت اسلامی در میان مسلمانان، نشأت گرفته از موانعی و چالش‌هایی است که ابتدا باید با آن موانع و چالش‌ها، مبارزه نمود و از سر راه برداشت. در ادامه، مهمترین موانع سیاسی - اجتماعی توسعه نیافتگی جوامع اسلامی از منظر سید مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۵,۱. غرب زدگی

به نظر می‌رسد نگاه سید جمال، به مسأله، یک نگاه بدور از افراط و تفریط است، سید، نه غرب را بکلی رد می‌کند و نه به صورت در بست می‌پذیرد. سید بدنبال آن بود که با انتقال علوم و دانش غربی تحولاتی در میان مسلمین به وجود آورد. اما در عین حال از تقلید در ظواهر چون خوراک و پوشاک و و شکل خانه‌ها و ساختمان‌ها به شدت انتقاد می‌کند و آن را چالشی فرا روی بیداری اسلامی می‌داند. سید در این باره می‌نویسد: «عده‌ای می‌کوشند در حدود آنچه علم به آن رسیده است عمل کنند. پس شکل خانه‌ها و عمارت‌ها را تبدیل می‌کنند و طرز خوراک و پوشاک و فرش و ظرف و سایر اثاثیه را تغییر می‌دهند. و در تطبیق آخرین مُدی (فرم) که در ممالک بیگانه مرسوم است با هم رقابت می‌کنند، و آن را از جمله مفاخر خود می‌شمارند و به این ترتیب دارایی خود را در جایی غیر از کشور خویش به هلاکت می‌اندازند.» (به نقل از: نصری، ۱۳۸۶: ۱۶۹/۱).

۵,۲. استعمار زدگی

به نظر سید جمال، یکی از موانعی که موجب کاهش اقتدار و عزت مسلمین و اخوت اسلامی گردیده است، سلطه استعماری غرب و در رأس آن انگلیس (در آن روزگار) بر کشورهای اسلامی و خاور میانه بوده است. لذا مبارزه با استعمار یگانه شعار همشگی سید بود. شهید مطهری در این باره نوشته است: «سید جمال مهمترین و مزمن‌ترین درد جامعه اسلامی را استبداد داخلی و استعمار

خارجی تشخیص داد و با ایندو به شدت مبارزه کرد. آخر کار هم جان خود را در همین راه از دست داد. او برای مبارزه با این دو عامل فلج‌کننده، آگاهی سیاسی و شرکت فعالانه مسلمانان را در سیاست واجب و لازم شمرد و برای تحصیل مجد و عظمت از دست رفته مسلمانان و به دست آوردن مقامی در جهان که شایسته آن هستند، بازگشت به اسلام نخستین و در حقیقت حلول مجدد روح اسلام واقعی را در کالبد نیمه مرده مسلمانان، فوری و حیاتی می‌دانست. بدعت‌زدایی و خرافه‌شویی را شرط آن بازگشت می‌شمرد.» (مطهری، همان: ۳۱) قیام مصریان در سال ۱۲۵۶ق، به رهبری احمد عربی پاشا علیه انگلیسی‌ها با شعار «مصر؛ برای مصریان» با حمایت مستقیم سید صورت گرفت. (میرکیانی، ۱۳۷۷: ۲۴۰. صاحبی، ۱۳۸۵: ۱۰۷).

۵.۳. خودکامگی.

سید جمال افغانی، معتقد بود یکی از چالش‌ها و موانع بسیار مهم عقب ماندگی جوامع اسلامی، خودکامگی حکام کشورهای اسلامی است؛ لذا مبارزه با استبداد داخلی یکی از شعارهای همیشگی و همه‌جایی سید بود و حتی تبعید ایشان از افغانستان و از ایران توسط حاکمان وقت نیز ریشه در همین ویژگی سید داشت. سید خواهان حکومت جمهوری بود و همیشه مزایا و فوائد آن را بر می‌شمرد.^{۱۳} او که خود به دربار شیرعلی خان (در افغانستان) و ناصرالدین شاه (در ایران) راه یافته بود، هیچگاه آرام نشست و از هر فرصتی در جهت انتقاد از دستگاه زمامداری شاهانه استفاده می‌نمود (دوانی، ۱۳۷۷: ۸۳).

کسانی که اصلاح و تغییر جوامع را محور تلاش‌های خویش قرار می‌دهند، برای رسیدن به چنین هدفی از روش واحدی پیروی نکرده‌اند. برخی معتقدند: برای رسیدن به چنین هدفی باید از اصلاح توده‌های مردم و طبقات پائین شروع کرد و از مردم را از دورن برای تغییر آماده کرد. بر عکس کسانی مانند سید معتقد است: اصلاحات اجتماعی را باید ابتدا از بالا شروع کرد. به این معنا که اگر متولیان و زمامداران جامعه دست از فساد، استبداد و تغلب برداشتن، جامعه خود به خود، در مسیر صلاح و فلاح قرار خواهند گرفت (شهیدی، ۱۳۸۳: ۴۸۳). لذا سید، تلاش می‌کرد قبل از آنکه مردم را به اصلاح دعوت کند، شاه را متوجه روش غلط و استبدادی‌اش نموده و به مرور زمان وادار به اصلاح نماید.^{۱۴}

سید در یکی از نامه‌های خویش دستور می‌دهد: «تا می‌توانید در خرابی حکومت مطلقه بکوشید نه در قلع و قمع رعیت» (نصری، ۱۳۸۶: ۱۶۶).^{۱۵} به ناصرین‌الدین شاه گفته بود: «از تو دو گوش شنوا» می‌خواهم (شهیدی، ۱۳۸۳: ۴۸۳). اما بر خلاف آرزوی سید، هم امیرمحمداعظم خان^{۱۶} و هم ناصرالدین شاه، بر موضع خویش پا فشاری و سید را مزاحم حکومت و دولت می‌دانست.^{۱۷} از نامه‌های سید پیداست که چقدر برایش دشوار می‌گذشته است. سید در نامه‌ای که در کابل نوشته است احساس ناامیدی خویش را این گونه بیان می‌دارد: «طائفه انگلیزیه اروسم می‌خوانند و فرقه اسلامیه مجوسم می‌دانند. سنی، رافضی و شیعه، ناصبی. بعضی از اختیار چهار یاریه، وهابیم گمان کرده‌اند و برخی از ابرار امامیه بای‌ام پنداشته‌اند. نه کافریم به خود می‌خوانند و نه مسلم از خود می‌دانند. در شهر کابل ر بالای حصار دست بسته و پای شکسته نشسته.» (فکرت، ۱۳۸۳: ۶۸). کسانی مثل حبیبی و غبار معتقد است: اگر برنامه‌ی اصلاحی سید در افغانستان منتج به نتایج نشد، علتش این بود که امیر محمد افضل خان و امیر شیرعلی خان مشغول تأمین ولایات داخلی و خانه‌جنگی بود و عملاً فرصت و مجال توجه به افکار سید را نیافت. (حبیبی، ۱۳۸۹: ۴۱۱. غبار، ۱۳۸۳: ۵۹۲/۱).

نتیجه

حقیقت این است که پژوهش و نگارش پیرامون «اندیشه‌های اجتماعی-سیاسی سید جمال‌الدین» مجال بیش از این مقاله را می‌طلبد، نگارنده هم ادعا ندارد که درست حق مطلب را اداء کرده باشد. با این همه آنچه تحت عنوان «جستاری پیرامون اندیشه‌های اجتماعی-سیاسی سید جمال‌الدین، با تأکید بر راهکارها و چالش وحدت ملی و اخوت اسلامی» گرد آمده است، بی‌ارتباط به اندیشه‌های این بزرگ‌مرد قرن نیست. صرف از نظر از معماهای که در باره سید وجود دارد، آنچه در اندیشه‌های اجتماعی سید محوریت دارد، مثلث: انسان، دین و فرهنگ است. او برای جوامع اسلامی سربلندی و اقتدار می‌خواهد اما در سایه: تعمیم و گسترش معارف، فراگیری علوم جدید، نقش آفرینی رسانه‌های جمعی، توجه به نقش اصلاحی-تربیتی عالمان دینی و دعوت به اتحاد و یکپارچگی مردم؛ مضاف بر این، باید مبارزه با چالش‌ها و موانع چون: استبداد داخلی، استعمار خارجی و غرب‌زدگی کورکورانه صورت بگیرد؛ و از همه مهم‌تر، مشارکت همگانی نخبگان و توده‌ها، و ریسک‌پذیری همراه

با درایت نسبت به وقایع آینده، مجموعه عواملی است که اگر همه، دست در دست هم بدهند، می‌توان یک جامعه اسلامی با اقتدار، خودکفا، مستقل، و تأثیرگذار در سطح منطقه و جهان داشت.

پانویس

۱. آقای اخلاقی به نقل از شهید اسماعیل مبلغ نوشته است: یادم هست که در سال ۱۳۳۸ ش، که در کابل بودم در ماه رمضان، عصرها با شهید اسماعیل مبلغ در کنار آرامگاه سید، گرد می‌آمدیم و پیرامون افکار او به گفتگو می‌نشستیم. در یک‌روز که صحبت بر سر مؤکد سید بود، شهید مبلغ گفت: «چیزی که سید را عزیز ساخته و ملت‌ها را به دعوا انداخته که هر یک او را از خود می‌داند، همانا نظر و افکار سید است، نه جسم و تن او. فکر او یک فکر اسلامی و بلندی است که محدود به جغرافیای خاصی نمی‌شود. امتیاز سید نیز همین، اگر ایرانی است، افغانی است. اگر افغانی؛ ایرانی است» ر.ک: اخلاقی، همان: ۴۳۵.
۲. آنچه از برخی رسائل سید و مباحث مطرح شده در «شرح عقاید عضدیه» بدست می‌آید این است که سید با آرائه فلاسفه و متکلمان اسلامی از نزدیک آشنا بوده است به خصوص این که در موارد زیادی بحث را به صورت تطبیقی دنبال می‌کند. (به طور مثال بنگرید به بحث حدوث و قدم عالم که در ابتدای کتاب مطرح شده است. ر.ک: الافغانی، ۱۴۲۳: ۱۵۵/۷-۱۷۵). اما اینکه خود صاحب‌نظر بوده است یا خیر؟ شاید نیاز به تحقیق و تأمل بیشتر داشته باشد.
۳. آقای زریاب به نقل از مقالات محمود طرزی (پدر ژورنالیزم در افغانستان، که خود زمانی در استانبول در خدمت سید رسیده و مدت هفت ماه را با او هم صحبت بوده است)، نوشته است: «علامه سید جمال‌الدین، یک معدن عرفان بود... مباحث علمیه، حکمی، فلسفیه، سیاسی، اجتماعی و غیره که هر روز در محفل بزم آن علامه دهر جریان می‌یافت، هر جمله و عبارت آن کتاب‌ها و رساله‌های تحریر بکار دارد.» ر.ک: زریاب، ۱۳۸۲: ۵۸. به نقل از: مقالات محمود طرزی در سراج‌الخبار، بکوشش روان فرهادی، کابل، ۱۳۵۵.
۴. در مورد تأثیر اندیشه‌های سید جمال در افغانستان، ظاهر طنین پژوهشگر و تحلیلگر مسائل سیاسی افغانستان به نقل از سید قاسم رشتیا (نویسنده کتاب افغانستان در قرن نوزده) نوشته است: «تأثیرات سید جمال‌الدین افغان این بود که، کسانی که سید جمال‌الدین را در استانبول دیده بودند، چند سال بعد از آن به افغانستان آمدند و افکار سید جمال را پخش کردند. و به مردم ابلاغ کردند. از جمله خاندان طرزی و شیخ محمود طرزی» ر.ک: طنین، ۱۳۸۴: ۲۵.
۵. فرومایگی.
۶. آقای داوری اردکانی معتقد است: سید در این جا افکارش تحت تأثیر دکارت بوده است، زیرا دکارت بود که علم را به درختی تشبیه کرد که ریشه‌ای آن مابعد الطبیعه و شاخ و برگ آن علوم دین است. ر.ک: داوری اردکانی، ۱۳۸۴: ۴: ۱۳۷۳: ۲۷۲.
۷. این سخنرانی به درخواست مدرسه‌ای، در تاریخ پنجشنبه ۸ نوامبر ۱۸۷۲ میلادی در «آلبرت هال» کلکته ایراد شده است.
۸. سید جمال‌الدین انتشار «عروة الوثقی» را با همکاری شاگرد برجسته‌اش محمد عبده در پاریس از ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۰۱ آغاز نمود و در ۲۶ ذی‌حجه ۱۳۰۱ ق، توسط دولت انگلیس توقیف شد.
۹. ضیاء الخافقین دیگر نشریه است که سید اولین شماره آن را در رجب ۱۳۰۹ ق، در لندن انتشار داد و بیش از چند شماره منتشر نشده بود که دولت انگلیس توقیف نمود.
۱۰. چنانکه در روزنامه قانون، که توسط میرزا ملکم خان در لندن منتشر می‌شد، نیز مطلب می‌نوشته. ر.ک: زیبا کلام، ۱۳۷۹: ۳۷۵.

١١. سید جمال‌الدین در ضیاء الخافقین نوشته است: «أیْمَ اللّٰهِ إِنَّهَا قَدْ أَصَابَتْ فِيمَا رَأَتْ لِأَنَّ الْعَامَّةَ لَوْلَا الْعُلَمَاءُ وَ عَظِيمَ مَكَانَتِهِمْ فِي النُّفُوسِ لِالتَّجَاتِ بِطَيْبِ النَّفْسِ إِلَى الْكُفْرِ وَاسْتَطَعَتْ بِلَوَائِهِ خَلَاصاً مِنْ هَذِهِ الدُّوَلِ الذَّلِيلَةِ الْجَائِرَةِ الْخَرْفَى الَّتِي قَدْ عَدَمَتِ الْقُوَّةَ وَ فَقَدَتِ النِّصْفَةَ وَ أَنْفَتِ الْمَجَامِلَةَ فَلَا حَازَتْ مِنْهَا شَرْفاً وَ لَا صَانَتْ بِهَا لِنَفْسِهَا حَقّاً وَ لَا انْشَرَحَ مِنْهَا صَدْرُهَا فَرِحاً. وَ إِذَا كَلَّمَا ضَعُفَتْ قُوَّةُ الْعُلَمَاءِ فِي دَوْلَةٍ مِنَ الدُّوَلِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ ثَبَتَ عَلَيْهَا طَائِفَةٌ مِنَ الْإِفْرَنْجِ وَ مَحَتِ اسْمَهَا وَ طَمَسَتْ رَسْمَهَا... وَ إِنَّ الْأَفْغَانِيَّيْنَ مَا صَانُوا بِلَادَهُمْ عَنِ أَطْمَاعِ الْأَجَانِبِ وَ مَا دَفَعُوا هَجْمَاتِ الْإِنْجِلِيزِ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى إِلَّا بِقُوَّةِ الْعُلَمَاءِ وَ قَدْ كَانَتْ فِي نَصَابِهَا» ر.ك: الافغانی، ١٤٢٣: ١٠٤/٤.

١٢. در یکی از مقالاتش نوشته بود: «أيا بقيّة الرجال، ويا خلف الأبطال، ويا نسل الأقبال، هل ولي بكم الزمان، هل مضى وقت التدارك، هل آن أوان اليأس، لا، لا، معاذالله أن ينقطع أمل الزمان منكم، إن من أدرنة إلى بيشاور دول إسلامية متصلة الأراضى، متحدة العقيدة يجمعهم القرآن، لا ينقص عددهم عن خمسين مليوناً، وهم ممتازون بين أجيال الناس بالشجاعة والبرسالة، أليس لهم أن يتفوقوا على الذب والإقدام كما اتفق عليه سائر الأمم؟! ولو اتفقوا فليس ذلك بيدع منهم، فالاتفاق من أصول دينهم، هل أصاب الخدر مشاعرهم فلا يحسون بحاجات بعضهم البعض؟! أليس لكل واحد أن ينظر إلى أخيه بما حكم الله في قوله: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» فيقيمون بالوحدة سدا يحول عنهم هذه السيول المتدافعة عليهم من جميع الجوانب. لا ألتمس بقولي هذا أن مالك الأمر في الجميع شخص واحد، فإن هذا ربما كان عسيراً، ولكنى أرجو أن يكون سلطان جميعهم القرآن، ووجهة وحدتهم الدين، وكل ذى ملك على ملكه يسعى بجهدده لحفظ الآخر ما استطاع، فإن حياته بحياته وبقائه بقائه، إلا أن هذا بعد كونه أساساً لدينهم تقضى به الضرورة وتحكم به الحاجة في هذه الأوقات، هذا أن الاتفاق، هذا أن الاتفاق، ألا إن الزمان يواسيكم بالفرص وهى لكم غنائم فلا تفرقوا، إن البكاء لا يحيى الميت، إن الأسف لا يرد الفائت، إن الحزن لا يدفع المصيبة، إن العمل مفتاح النجاة، إن الصدق والإخلاص سلم الفلاح، إن الوجل يقرب الأجل، إن اليأس وضعف الهمة من أسباب الحتف» ر.ك: الافغانی، ١٤٢٣: ١٦٢/١. در جای دیگر که سخن از ضرورت وحدت میان افغانستان و ایران به میان آورده و نوشته است: «وهذا المنهج القويم مما تعم به الفائدة في جميع الأقطار الإسلامية، ... لا سيما في الاتفاق بين الإيرانيين والأفغانيين. هاتان طائفتان هما فرعان لشجرة واحدة، وشعبتان ترجعان لأصل واحد هو الأصل الفارسي القديم، وقد زادهما ارتباطاً اجتماعياً في الديانة الحقّة الإسلامية، ولا يوجد بينهما إلا نوع من الاختلاف الجزئي لا يدعو إلى شقّ العصا، وتمزيق نسيج الاتحاد، وليس بسائغ عند العقول السليمة أن يكون مثل هذا التغاير الخفيف سبباً في تخالف عنيف...، أى فرق بين الأفغانيين وإخوانهم الإيرانيين، كل يؤمن بالله وبما جاء به محمد صلى الله عليه وسلم» ر.ك: الافغانی، ١٤٢٣: ١٩٦/١.

١٣. سید در یکی از مقالاتش نوشته است: «إن طول مكث الشرقيين تحت نير استبداد المستبدين، الذين كان اختلاف أهوائهم الناشىء عن تضاد طبائعهم، و سوء تربيتهم، مع عدم وجود رادع يردعهم، و مانع يمنعهم، و قوة خارجية تصادمهم في سيرهم، سبباً أوجب التناول على رعاياهم و سلب حقوقهم، بل اقتضى التصرف في غرائزهم و سجاياهم، والتغير في فطرتهم الانسانية، حتى كادوا أن لا يميزوا بين الحسن والقبيح، والضر و النافع... كل هذه الأسباب تمنع القلم عن أن يجرى على قرطاس بيد شرقي في البلاد الشرقية بذكر الحكومة الجمهورية و بيان حقيقتها و مزايها و سعادة ذويها الفائزين بها. و إن المسوسين بها أعلى شأناً و أرفع مكانة من سائر أفراد الانسان. بل هم الذين يليق بهم أن يدخلوا تحت هذا الاسم دون من عداهم، فإن الانسان الحقيقي هو الذى لا يحكم عليه إلا القانون الحق المؤسس على دعائم العدل، الذى رضيه لنفسه يحدد به حركاته و سكناته و معاملاته مع غيره، على وجه يصعد به الى أوج السعادة الحقيقية، و تصده عن أن يرقم على صفحات الأوراق ما يكشف عن ماهية الحكومة المقيده، و يوضح عن فوائدها و ثمراتها، و يبين أن المحكومين بها قد هزتهم الفطرة الانسانية فنبهتهم للخروج من

حضيض البهيمية، والترقى إلى أول درجات الكمال، والقاء أوزار ما تكلفهم به الحكومة المطلقة، و تطلّب مشاركة أولى أمرهم في آرائهم و كبح شرّ النهمين منهم الطالبين للاستئثار بالسعادة دون غيرهم. ر.ک: الافغانی، ۵۸/۱۴۲۳:۳.

۱۴. گفته شده سید مدتی در سمت مشاور به امیر محمداعظم خان (پادشاه افغانستان در زمان سید) برنامه های اصلاحی خویش را در میان گذاشته و مشورت می‌داده است، امیر مذکور طرح‌های اصلاحی سید را می‌پذیرفته است، اگرچه در نهایت سید بخاطر روابط سیاسی اش با امیر مجبور به ترک وطن گردید. ر.ک: گریگوریان، ۱۱۶:۱۳۸۸

۱۵. در برخی منابع آمده است که سر انجام قتل ناصرالدین شاه توسط یکی از مریدان سید به نام میرزا رضای کرمانی و و به دستور سید صورت گرفته است. ر.ک: اخلاقی، ۱۳۸۰: ۴۲۹/۱. زیباکلام، ۱۳۷۹: ص ۴۰۵. زیباکلام و ناظم الاسلام، ماجرا قتل ناصرالدین شاه را این گونه گزارش نموده است: «یکی از کسانی که مدتی را به جرم مخالفت با حکومت در زندان بسر برد و فشارهای حکومت او را به سمت اتخاذ روش‌های بی‌باکانه و انتہار سوق داد، فردی بود به نام میرزا رضای کرمانی، تاجری خرده پا و دوره گرد بود، که در ضمن به سید جمال‌الدین همانند یک مرشد و مراد می‌نگریست. وی ظاهراً تحت تدبیر القای سید جمال که: «تحمّل ظلم دست کمی از اجرای ظلم ندارد»، از استانبول به تهران بر می‌گردد و تصمیم می‌گیرد تا ریشه درخت ظلم را بخشکاند. در شب جمعه ۱۵ ذی‌قعدة ۱۳۱۳ق، در حالیکه ایران یکپارچه آماده جشن‌های مفضل برای پنجاهمین سال سلطنت میخ میان آسمان و زمین (ناصرالدین شاه) می‌شد، و خود شاه نیز به شکرانه پنجاهمین سال سلطنتش به زیارت حضرت عبدالعظیم آمده بود، مرزا رضا در همان صحن حرم با شلسک یک گلوله به قلب «قلبه عالم» او را از پا در آورد. گلوله‌ای که نه فقط به زندگی ناصرالدین شاه پایان داد، بلکه سلطنت قاجاریه را نیز با خود از جای کند» زیباکلام، همان.

۱۶. طبق برخی گزارش‌ها امیر مذکور مدتی در خدمت سید شاگردی و تلمذ نیز نموده است. ر.ک: ناصری‌داوودی، ۹۴:۱۳۷۹.

۱۷. سید در یکی از نامه‌هایش نوشته است: «من که جمال‌الدین و پسر پیغمبر هستم، غفلتاً دستگیر شدم، و علت دستگیر شدن من فقط بوا سطره این بود که مطالبی را اظهار داشتم که نخست خود پادشاه هم پسندیده بود، و مقصود ایجاد افکاری بود که بدو خود پادشاه قبول نموده بود، ولی چون این مطالب برخلاف نفع خصوصی و وضع شخصی پادشاه و وزرای ایشان بود، لهذا هم ایشان و هم وزرای کنونی، بکلی از آن صرف‌نظر نمودند» ر.ک: الافغانی، ۱۴۲۳: ۱۱۳/۸.

کتابنامه

-
- اخلاقی، محمد اسحاق، (۱۳۸۰)، هزاره‌ها در جریان تاریخ (و فرازهای از تاریخ سیاسی اجتماعی افغانستان)، قم، شرایع، اول.
- افغانی، سید جمال‌الدین و عبده، محمد، (۱۴۲۳ق)، العروة الوثقی (الآثار الكاملة، ج ۱)، اعداد و تقدیم سید هادی خسرو شاهی، قاهره، مکتبه الشروق الدولیه، اول.
- افغانی، سید جمال‌الدین و عبده، محمد، (۱۴۲۳ق)، التعليقات علی شرح عقائد العضدیه (الآثار الكاملة، ج ۷)، اعداد و تقدیم سید هادی خسرو شاهی، قاهره، مکتبه الشروق الدولیه، اول.
- افغانی، سید جمال‌الدین، (۱۴۲۳ق)، الرسائل و المقالات (الآثار الكاملة، ج ۳)، اعداد و تقدیم سید هادی خسرو شاهی، قاهره، مکتبه الشروق الدولیه، اول.
- افغانی، سید جمال‌الدین، (۱۴۲۳ق)، تاریخ ایران و تاریخ افغان (الآثار الكاملة، ج ۵)، اعداد و تقدیم سید هادی خسرو شاهی، قاهره، مکتبه الشروق الدولیه، اول.
- افغانی، سید جمال‌الدین، (۱۴۲۳ق)، خاطرات افغانی (الآثار الكاملة، ج ۵)، اعداد و تقدیم سید هادی خسرو شاهی، قاهره، مکتبه الشروق الدولیه، اول.
- افغانی، سید جمال‌الدین، (۱۴۲۳ق)، رسائل فی الفلسفه و العرفان (الآثار الكاملة، ج ۲)، اعداد و تقدیم سید هادی خسرو شاهی، قاهره، مکتبه الشروق الدولیه، اول.
- افغانی، سید جمال‌الدین، (۱۴۲۳ق)، مجموعه رسائل و مقالات (الآثار الكاملة، ج ۹)، اعداد و تقدیم سید هادی خسرو شاهی، قاهره، مکتبه الشروق الدولیه، اول.
- افغانی، سید جمال‌الدین، (۱۴۲۳ق)، نامه‌ها و اسناد سیاسی - تاریخی (الآثار الكاملة، ج ۸)، اعداد و تقدیم سید هادی خسرو شاهی، قاهره، مکتبه الشروق الدولیه، اول.
- افغانی، سید جمال‌الدین، بالاشتراك مع الآخرين، (۱۴۲۳ق)، ضیاء الخافقین (الآثار الكاملة، ج ۴)، اعداد و تقدیم سید هادی خسرو شاهی، قاهره، مکتبه الشروق الدولیه، اول.
- امین، احمد، (۱۳۷۶)، پیشگامان مسلمان تجدد گرای در عصر جدید، ترجمه حسن یوسفی اشکوری، تهران، علمی فرهنگی، اول.
- انوشه، حسن (سرپرست)، (۱۳۸۱)، دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در افغانستان)، تهران، سازمان چاپ و

- انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دوم.
- حبیبی، عبدالحی، (۱۳۵۵)، نسب و زادگاه سید جمال‌الدین افغانی، کابل، بیهقی، اول.
- حبیبی، عبدالحی، (۱۳۸۹)، تاریخ افغانستان از قدیم‌ترین ایام تا خروج چنگیزخان، تهران، دنیای کتاب، اول.
- حکیمی، محمدرضا، (۱۳۶۳)، تعلیق بر: سیری در اندیشه سیاسی عرب، تهران، امیر کبیر، چهارم.
- داوری اردکانی، رضا، (۱۳۷۳)، فلسفه در بحران، تهران، امیر کبیر، اول.
- داوری ارکانی، رضا، (۱۳۸۴)، ماه و راه دشوار تجدد، تهران، ساقی، اول.
- دباغ، سروش، (۱۳۸۹)، در باب روشن‌فکری دینی و اخلاق، تهران، صراط، اول.
- دوانی، علی، (۱۳۷۷)، نهضت روحانیون ایران، ج ۱ و ۲، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، دوم.
- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، ج ۵، تهران، دانشگاه تهران (موسسه لغت‌نامه دهخدا)، دوم (دوره جدید).
- زریاب، رهنورد، (۱۳۸۲)، چه‌ها که نوشتیم!، تهران، عرفان (محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی)، اول.
- زیباکلام، صادق، (۱۳۷۹)، سنت و مدرنیته، تهران، روزنه، چهارم.
- سخاورد، بشیر، (۱۳۸۶)، طرزی و سراج‌الانبار، تهران، عرفان (محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی)، اول.
- سیدعلوی، سید ابراهیم، (۱۳۸۳)، سید جمال‌الدین افغانی از نظر استاد دکتر محمد بهی، در مجموعه مقالات سید جمال‌الدین اسدآبادی و بیداری اسلامی، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، اول.
- شریف، میان‌محمد، (۱۳۷۰)، تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۴، ترجمه گروه مترجمان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، اول.
- شهیدی، سیدجعفر، (۱۳۸۳)، شناخت من از سید جمال‌الدین، در مجموعه مقالات سید جمال‌الدین اسدآبادی و بیداری اسلامی، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، اول.
- صاحبی، محمدجواد، (۱۳۸۵)، سید جمال‌الدین حسینی طلایه‌دار اتحاد و تقریب، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، اول.
- طباطبایی، محمد محیط، (۱۳۸۰)، سید جمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین، تهران، شروق، پنجم.
- طنین، ظاهر، (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران، عرفان (محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی)، دوم.
- عمار، محمد، (۱۴۱۷ق)، جمال‌الدین الافغانی، قاهره، دارالرشد، اول.
- عنایت، حمید، (۱۳۷۰)، سیریدر اندیشه سیاسی عرب، تهران، امیر کبیر، چهارم.
- عنایت، حمید، (۱۳۷۲)، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، خوارزمی،

سوم.

- غبار، میرغلام محمد، (۱۳۸۳)، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، جمهوری، هفتم.
- فخری، ماجد، (۱۳۷۲)، سیر فلسفه در جهان اسلام، ترجمه گروه مترجمان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، اول.
- فرهنگ، میر محمد صدیق، (۱۳۸۵)، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱ و ۲ (در یک مجلد)، تهران، عرفان (محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی)، نوزدهم.
- فکرت، آصف، (۱۳۸۳)، پیوند سید جمال الدین اسدآبادی با افغانستان، در مجموعه مقالات سید جمال الدین اسدآبادی و بیداری اسلامی، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، اول.
- کرمانی، ناظم الاسلام، (۱۳۸۷)، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، امیر کبیر، هشتم.
- الگار، حامد، (۱۳۶۸)، میرزا ملکم خان، ترجمه جهانگیر عظیم، تهران، شرکت سهامی انتشار، اول.
- گریگوریان، وارتن، (۱۳۸۸)، ظهور افغانستان نوین، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران، عرفان (محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی)، اول.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۶)، نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، تهران، صدرا، هشتم.
- میرکیانی، مهدی، (۱۳۷۷)، رد پای آتش، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، اول.
- ناصری داوودی، عبدالمجید، (۱۳۷۹)، زمینه و پیشینه‌ای جنبش اصلاحی در افغانستان، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی‌ره، اول.
- نجفی، موسی، (۱۳۷۹)، حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، اول.
- نصر، سید حسین، (۱۳۸۶)، اسلام سنت در دنیای متجدد، ترجمه محمد صالحی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، اول.
- نصری، عبدالله، (۱۳۸۶)، رویارویی با تجدد، ج ۱، تهران، علم، اول.
- ولایتی، علی اکبر، (۱۳۸۴)، پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، ج ۱، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چهارم.